

شهید اکبر چاه آبی



ازتبار علی
سازمان جامع سرواران و دختران شهید استان بوشهر

نام پدر	محمد علی
تاریخ تولد	۱۳۳۹
محل تولد	بوشهر - وحدتیه
تاریخ شهادت	۱۳۶۲/۷/۲۱
محل شهادت	
مسئولیت	رزمنده
نوع عضویت	
شغل	
تحصیلات	
مدفن	وحدتیه

زندگینامه

زندگینامه شهید

اکبر چاه آبی، سال سی و نه شمسی در خانواده ای مذهبی و متدین در وحدتیه (مزارعی) پای به دنیای خاکی گذاشت. وی در دامن پاک مادری از سلاله ی پاک زهرای اطهر (س) و پدری سخت کوش پرورش یافت.

پس از آغاز تحصیلات ابتدایی، در مکتب خانه نزد آقای رضا باقر زاده، قرآن را فرا گرفت. چون از هوش و ذکاوتی بسیار برخوردار بود و خواندن و نوشتن را یاد گرفته بود به کلاس دوم، مرحله ی اول تحصیل خود را شروع کرد. پس از اتمام پایه های دوران ابتدایی در مدرسه ی طالقانی، وارد آموزشگاه راهنمایی تحصیل خیام گردید و توانست این مقطع را نیز با موفقیت طی کند. در سال پنجاه و شش جهت ادامه تحصیل راهی کازرون شد و پس از آن در سال پنجاه و هشت، تحصیل خود را در بوشهر با اخذ دیپلم فنی در رشته ی ساختمان ادامه داد.

با اوج گیری انقلاب اسلامی، سراپا در خدمت انقلاب بود. در تهیه ی پلاکارد توزیع اعلامیه ها در محل و اطراف، نقش بسزایی داشت. وی فردی بسیار پرشور و علاقه مند به مکتب بود. هر جا مجالسی از قبیل دعای کمیل، توسل و مراسم بزرگداشتی در رابطه با گسترش فرهنگ غنی اسلامی بود حاضر می شد و یکی از اعضای فعال آن به شمار می رفت. مطالعه را یکی از کارهای مهم خود می دانست. از این جهت فردی دوشن، آگاه به مسایل روز، متقی و دارای اخلاقی حسنه بود. وی از کسانی بود که همراه دوست صمیمی خود « شهید خداکرم علی پور » در تشکیل کتابخانه ی انجمن اسلامی محل فعالیت چشمگیری داشت. با روحیه ی اسلامی و انقلابی که در او وجود داشت با بینش و آگاهی، مخالفت سر سخت خود را با حزب منفور منافقین نمایان ساخت. در مورد وی می گویند: « شبی همراه با چند نفر از فعالان انقلابی چون شهید علی پور، شهید پاسالار و ... خانه ی تیمی منافقین را که علیه انقلاب توطئه چینی می کردند، کشف نمود و در اثر همین جسارت و شجاعت به وی گلوله ای شلیک شد که از آن جان سالم به در برد.

وی در اول مهر ماه سال شصت به عضویت سپاه پاسداران در آمد و پس از گذراندن دوره ی کوتاه آموزشی در بیست و هفتم مهر ماه همان سال به جبهه ی شوش راهی شد و پس از یک ماه و اندی سلحشوری، از ناحیه ی پای راست مجروح شد و به بیمارستان شهید لواسانی تهران اعزام شد و پس از دو هفته که بهبودی حاصل شد به آغوش خانواده بازگشت.

او همچنین دوره ی آموزش عقیدتی سیاسی را از طرف سپاه در شیراز طی کرد. مدتی، همراه برادران پاسدار، حفاظت از زندان بوشهر را عهده دار بودند و پس از آن به یگان دریایی سپاه بوشهر رفت و در آن جا مشغول به خدمت شد.

سر انجام وی، در روز ششم محرم برابر با بیست و یکم مهر ماه سال شصت و دو هنگامی که به نگهبانی مشغول بود بر اثر انفجار گلوله ی توپ ۱۰۶ که یکی از دوستانش آن را جهت بردن به انبار حمل می کرد، در ساعت چهار و ده دقیقه ی بعد از ظهر پنج شنبه پیمان مقدسش را با خدای شهیدان با خون سرخش مهر کرد و به خیل یاران شهیدش پیوست:

گوی و برزن از غم « اکبر » سر پا ماتم است

هاله ای از مهر او بر قلب پاکان یاد باد

وصیت نامه

وی وصیت نامه ی خود را در تاریخ سوم مهرماه سال شصت ، این گونه می نویسد :

« به نام الله پاسدار حرمت خون شهیدان »

الا ان حزب الله هم الغالبون .

این چند کلمه را من به عنوان وصیت نامه ام نوشته ولی نه به خاطر آن که بعد از من ، از من یاد کنند و مرا شهید بنامند ، نه بلکه به خاطر این که همه بدانند که هر کس که خود را سرباز امام زمان (عج) نمود و لباس مقدس پاسداری را پوشید باید هر لحظه ، آماده ی شهادت باشد و فلسفه ی شهادت و شهید را کاملاً بداند .

همه ی خواهران و برادران بدانند که ما نه از مرگ می ترسیم و نه از قدرت نظامی . از روزی که این لباس و این خط و این مکتب را پذیرفته ایم به خوبی می دانسته ایم که سرانجام ، شهید خواهیم شد . چون که برای یک مسلمان ، مرگ طبیعی ، ننگ است . مگر نه این است که تمام امامان ما هم شهید شدند و همه دعا می کردند که خدایا ما را در بستر بیماری و به مرگ طبیعی نمیران .

من نه مالی دارم که ببخشم و نه خانه ای که به کسی هدیه کنم . تنها یادگار من ، چند کتاب است که در قفسه ی کتابخانه ی شخصی امان گذاشته است . خواهش می کنم که آن ها را به کتابخانه ی « جهاد مزارعی » دهید تا همه از آن استفاده کنند .

پدر گرامی ، امیدوارم که شهادت مرا با آغوش باز چهره ی خندان ، بپذیری و هیچ برای من ، اشک نریزی و ناراحت نباشی از تو می خواهم که بعد از من مقاوم تر و استوار تر در برابر تمام دشمنان اسلام ، قد علم کنی و به آن ها بگویی که ما نه تنها ناراحت نیستیم ؛ بلکه حاضریم تمام فرزندان و حتی خودم هم به جبهه رفته ، علیه دشمنان اسلام بجنگیم .

مادرم ، شاید تو مانند همه ی مادران آرزو داشتی که عروسی فرزندت را ببینی . ولی مادر ، به خدا قسم که این شهادت و این طور در راه خدا سر باختن ، برایم شیرین تر و دلپذیر تر از آن بود . از تو می خواهم که هیچ غم و اندوهی به خود راه ندهی و چون کوه صبور باشی و همه ی برادران و خواهرانم را به ادامه ی این راه که همان راه فی سبیل الله است وادار نمایی و هیچ وقت امام را تنها نگذاری . مگر نه این است که همیشه اشک می ریختی و می گفتی : « ای امام حسین (ع) ، چرا من در کربلا نبودم تا تو را یاری کنم ؟ » حسین آمده تا یاران خود را بشاسد . امام خمینی ، حسین زمان است . « هل من ناصر ینصرنی » او را لبیک گوید تا خدا شما را لبیک گوید .

ای برادران ، از شما می خواهم که در کوچه نگریدید و بگویید که ما برادر شهیدیم نه . باید همه ی شما راه شهدای انقلاب اسلامیمان را ادامه دهید . تقوی را پیشه کنید . آستین را بالا زده و خدمت به اسلام و انقلاب را شروع کنید . به یاری امام بشتابید . هر کس جلو این انقلاب بایستد او را رسوا و افشا سازید . مردم را آگاه کنید که اسلام را رها نکنند که انشا الله هر گز اسلام را رها نخواهند کرد .

خواهرانم ، شما هم بدانید که دشمنان اسلام از سیاهی چادر شما بیشتر از خون سرخ ما می ترسند ، پس حجاب اسلامی را در همه ی ابعاد آن حفظ کنید و در زیر حجاب ، این سنگر کوبنده ی زن مسلمان ، برای شناخت مکتب رهایی بخش اسلام حرکت کنید و تمام قوانین الهی آن را در زندگی خود پیاده کنید تا پیروز شوید .

شما ای ملت قهرمان و شهید پرور ، شما که امروز جامعه را نجات دادید جز با مکتب الهی اسلام بود ؛ اسلام را بشناسید . بیشتر قرآن را مطالعه کنید . گوش به فرمان امام باشید . هر چه امام فرمودند عمل کنید تا پیروز باشید . هرگز گول این دشمنان اسلام ، کمونیست ها و منافقان را نخورید . قدر امام را بدانید . دل امام را به درد نیاورید . کاری نکنید که امام ناراحت شود . بدانید که امام ، نایب امام زمان (عج) است . دستورات امام ، دستورات امام زمان است باید این دستورات را عمل کنید وگرنه باز به چنگال امیریالیست دیگری گرفتار می شوید و عذابی عظیم شما را بر خواهد گرفت .

شما ای منادیان دروغین طرفدار خلق و ای کسانی که به قول خودتان با آمریکا مبارزه می کنید ، مگر این جنگ ، جنگ با عراق مزدور آمریکا نیست ؟ چرا حاضر نیستید که به جنگ بیاید ؟ مگر این فرزندان خلق نیستند که این گونه زیر رگبار مسلسل مزدوران به شهادت می رسند ؟ چرا شما خدمتگزاران مردم را در شهرها ترور می کنید ؟ بدانید که ملت ما با این ترورها عقب نخواهند رفت . این ترورها ما را منسجم تر می کند . ایمان ما را به مکتبمان راسخ تر می کند . ما را مصمم تر می کند تا تمام قوانین اسلام را پیاده کنید و اسلام را بر سراسر گیتی حکم فرما نماییم . بدانید که تا یک نفس از پیروان روح الله ، باقی است هرگز شما نمی توانید در این خاک جاداشته باشید . ای گاش هزاران جان داشتیم در راه اسلام و امام و انقلاب اسلامیمان فدا کنیم . در پایان از خداوند متعال ، طول عمر برای رهبر عزیزمان خمینی و پیروزی اسلام و مسلمین را خواستارم . همه ی دوستان و آشنایان مرا حلال کنند . والسلام . اکبر چاه آبی . »

خاطرات

آقای حیات می گوید : « روزی داشتیم روی دیوار مسجد امام جعفر صادق را رنگ می زدیم تا از چهره ی شهدا بر روی آن نقش بزنیم . قرار بود بیست و یک دایره به رنگ سفید نقاشی کنیم . اکبر چاه آبی به من کمک می کرد و دایره ها را رنگ آمیزی می کرد . پس از اینکه تصویر شهدا را یکی یکی کشیدیم ، یکی از دایره ها اضافه بود . وقتی شمردیم بیست و دو دایره کشیده شده است . گفتیم : اکبر ، چرا اضافه کشیدی ؟ گفت : اشکال ندارد تصویر مرا اینجا بکش ! چند روز بعد خبر شهادتش را شنیدم و هنوز آن دایره خالی بود . من هم تصویری زیبا از او نقاشی کردم . »



سازمان جامع اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران